

چیستی و سیر تحول بنیادگرایی اسلامی از دیدگاه دکمبجیان

سید آصف کاظمی^۱

چکیده

از مفاهیمی که در اوایل قرن بیستم در ادبیات دین پژوهی و سیاسی بسیار به کار گرفته شده است، واژه «بنیادگرایی» است. این واژه در اوایل فقط برای فرقه پروتستان های انجیلی در آمریکا کاربرد داشت ولی امروزه معمولاً از سوی غربی ها برای اشاره به برخی از جنبش های اسلامی به کار می رود. در این نوشتار چیستی و سیر تحول بنیادگرایی اسلامی از دیدگاه دکمبجیان مورد بررسی قرار می گیرد و به این سؤال پاسخ می دهد که چیستی بنیادگرایی اسلامی از دید هرایر دکمبجیان به عنوان یک شرق شناس چیست و سیر تحول آن چگونه بوده است؟ نتایج بررسی ها نشان می دهد که دکمبجیان بنیادگرایی اسلامی را مترادف با رنسانس اسلامی، بیداری اسلامی، تجدید حیات دینی می داند و معتقد است که بنیادگرایی اسلامی دارای ویژگی ادواری است یکی از عمده ترین رهیافت ها در تحلیل شرایط و علل پیدایی جنبش های اسلامی معاصر، رهیافت زمینه گرا و کثرت گرا است. دکمبجیان از محیط عربی - اسلامی با عنوان محیط بحران یاد می کند و معتقد است که جهان اسلام، بیش از دو قرن شاهد بحران اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و از همه مهم تر روحی بوده است.

واژگان کلیدی

بنیادگرایی اسلامی، تحول، دکمبجیان، نظریه ادواری، محیط بحران.

^۱. دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی (جامعة المصطفی العالمیه)

مقدمه

یکی از مفاهیمی که در اوایل قرن بیستم در ادبیات دین‌پژوهی و سیاسی به کار گرفته شد، «بنیادگرایی مذهبی» بود. این واژه گرچه در اوایل، فقط برای فرقه پروتستان‌های انجیلی در آمریکا کاربرد داشت؛ اما در نیمه دوم قرن بیستم، همزمان با نضج‌گیری جریان‌های دینی نو در اغلب مذاهب کاربردی گسترده‌تر یافت. این جریان‌های دینی که اغلب دارای جهت‌گیری سیاسی و دینی بودند، خواهان بازسازی جامعه بر اساس دین هستند و فزون بر آن بر قطعی بودن متون دینی تأکید فراوان داشته و ضرورت بازگشت به مبانی و اصول دین را توصیه می‌کنند. نهضتی که بر ارزش‌های اولیه‌ی اسلامی معتقد است و پیروزی و بهروزی کشورهای اسلامی را در بازگشت به آن ارزش‌ها می‌داند و نه از الگوی کشورهای غربی برای پیروی استفاده می‌کند و نه از الگوی کشورهای شرقی. این واژه معمولاً از سوی رسانه‌های گروهی غرب برای اشاره به جنبش‌های اسلامی، احیاء اسلامی، اصولگرایی اسلامی و رستائیز اسلامی و یا بیداری اسلامی به کار رفته است. این جریان با فروپاشی نظام دوقطبی و سقوط نظام کمونیستی شوروی به‌ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ به آمریکا، سرعت فراوانی یافت زیرا عده‌ای همانند هانتینگتون و برنارد لویس این مسئله را مطرح کردند که منازعه آینده جهان میان اسلام و غرب خواهد بود.

آنچه در این نوشتار موردبررسی قرار می‌گیرد، چستی و سیر تحول بنیادگرایی اسلامی از دیدگاه دکمجیان است. سؤال محوری این پژوهش این است که: بنیادگرایی اسلامی چیست و سیر تحول آن چگونه بوده است؟ نگارنده با عنایت به این مسئله که بنیادگرایی اسلامی بیشتر نوعی طرز تفکر و ایدئولوژی است، سعی خواهد کرد تا محتوا و مضمون این تفکر را از دیدگاه هرایر دکمجیان توضیح دهد. برای این منظور در وهله نخست، چستی بنیادگرایی اسلامی موردبررسی قرار می‌گیرد و پس از آن سیر تحول بنیادگرایی اسلامی توضیح داده می‌شوند.

مقاله «چستی و سیر تحول بنیادگرایی اسلامی از دیدگاه دکمجیان» بر اساس کتاب «اسلام در انقلاب، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)» شکل گرفته است. نویسنده کتاب ریچارد هرایر دکمجیان یک مسیحی ارمنی است که به گفته خودش، در یکی از کشورهای اسلامی منطقه (سوریه) متولد شده و پرورش یافته است. وی استاد علوم سیاسی دانشگاه دولتی نیویورک و دانشگاه کالیفرنیا جنوبی است. دکمجیان فارغ‌التحصیل دانشگاه کلمبیا بوده که به زبان‌های انگلیسی، عربی، فرانسه و فارسی نیز احاطه دارد. وی

نظریه‌پرداز امور خاورمیانه در مؤسسه خدمات خارجی وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا^۱ هست. دکمچیان پیش‌ازاین، در سمت‌های مشاور آژانس توسعه بین‌المللی وزارت امور خارجه و مشاور آژانس اطلاعات ایالات متحده آمریکا^۲ خدمت نموده است. وی آثار زیادی مرتبط با اسلام و خاورمیانه به نگارش درآورده است. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

(۱) اسلام در انقلاب، بنیادگرایی در جهان عرب (۱۹۸۵)^۳، کتاب حاضر توسط دکتر حمید احمدی به فارسی برگردانده شده و انتشارات کیهان آن را به چاپ رسانده است؛ (۲) الگوهای رهبری سیاسی: مصر، اسرائیل و لبنان (۱۹۷۵)^۴؛ (۳) مصر در دوره ناصر (۱۹۷۱)^۵؛ (۴) خیزش اسلام‌گرایی سیاسی در عربستان سعودی، میدل ایست جورنال (۱۹۹۴)^۶ (۵) احیای اسلامی: سازمان دهنده، طبقات و نتایج در کتاب سیاست باز خیزی اسلامی، به ویراستاری شیرین هانتر (۱۹۸۸)^۷ و آثار دیگر نیز از این نویسنده پرتلاش درباره اسلام و خاورمیانه منتشر شده است. (رک: مقدمه و منابع کتاب اسلام در انقلاب)

اهمیت کتاب همان‌طوری که مترجم کتاب در مقدمه گفته است: باگذشت ۲ دهه از چاپ کتاب تاکنون هیچ نویسنده دیگری موفق نشده است چه در جهان اسلام و چه در جهان غرب اثری به این جامعیت منتشر کند. در جای دیگری اشاره می‌کند که به گفته بسیاری از اسلام‌شناسان تاکنون جریان اصلاح‌طلبی اسلامی کتابی به این گستردگی و با چهارچوب نظری منسجم و جامعه‌شناختی سیاسی چه در غرب و چه در جهان عرب به خود ندیده است. همچنین به گفته مترجم این کتاب در بسیاری از کشورهای غربی و عربی در رشته‌های علوم اجتماعی متن درسی دانشگاه‌ها است؛ اما دلیل اهمیت کتاب از نظر نویسنده این است که در کتاب از بسیاری از کتاب‌ها، بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های مخفی گروه‌ها استفاده کرده است. نویسنده در چاپ اول کتاب ۹۱ گروه و در چاپ دوم ۱۸۴ گروه اسلامی را موردبررسی قرار داده است. یکی دیگر از دلایل موفقیت کتاب را باید واقع‌گرایی و بی‌طرفی نسبی نویسنده و اطلاعات عمیق او از

1 Foreign Service Institute

2 Agency for International Development

3 Islam in Revolution, Fundamentalism in the Arab World

4 Patterns of Political Leadership: Egypt, Israel and Lebanon

5 Egypt under Nasir

6 The Rise of Political Islamism in Saudi Arabia

7 Islamic Revival: Catalyst, Categories, and Consequences, In the Politics of Islamic Revivalism, edited by Shireen Hunter

تحولات احیاء طلبی اسلامی معاصر و آگاهی از منابع اولیه آن یعنی زبان‌های فارسی عربی دانست. درباره پیشینه بحث، مطالب زیادی درباره بنیادگرایی و بنیادگرایی اسلامی نگاشته شده است اما درباره موضوع مقاله که از دیدگاه دکمجیان تدوین شده است، نگارنده اطلاعی پیدا نکرده است و آنچه موجود است معرفی دکمجیان و احیاناً معرفی آثار وی است مانند اسلام شناسان غربی: هرایر دکمجیان از مهدی شوشتری.

چیستی بنیادگرایی اسلامی

مفهوم لغوی بنیادگرایی به معنای شالوده و اساس است. (هی‌وود، ۴۹۵) اما واژه بنیادگرایی یک اصطلاح نیز هست که در گذشته در مورد متعصبین مذهبی، بخصوص آن دسته از مسیحیانی که حاضر به پذیرفتن هیچ‌گونه تعبیر و تفسیر و انحرافی در کتاب مقدس نیستند، به کار می‌رفت. (طلوعی، ۲۸۵) ایدئولوژی سیاسی مبتنی بر سیاسی کردن دین باهدف استقرار بخشیدن حاکمیت خدا بر نظام دنیوی است. (مارتین لیپست، ج ۱: ۴۰۱) در اصطلاح بنیادگرا به کسی اطلاق می‌شود که معتقد به معنای تحت‌اللفظی و کلمه به کلمه‌ی محتوای کتاب مقدس است و خود را مقید به تفسیر آن نمی‌داند. (آقا بخشی، ۱۳۹)

بااین‌همه، با گسترش جریان‌های دینی یهودی، اسلامی، بودائی و هندو در نیمه دوم قرن بیستم که پیترو ال‌برگر، از آن با عنوان موج جهانی «سکولار زدایی» (برگر، ۲۸۸) یاد می‌کند؛ واژه بنیادگرایی کاربرد گسترده‌تری یافت و در مورد جریان‌های فکری-دینی تمام مذاهب به کار گرفته شد. ازاین‌رو، این مفهوم برای توصیف آن دسته از گروه‌های دینی به کار می‌رفت که خواهان زندگی بر اساس مبانی و اصول دینی بودند. در حقیقت، بنیادگرایی مذهبی نوعی حرکت یا برنامه سیاسی به شمار می‌آید که نه فقط به حقانیت نص کتب مقدس ایمان دارد بلکه مدعی لزوم بازسازی جامعه و روابط اجتماعی بر پایه آن است. (الموصلی، ۱۵۹-۱۶۰) این حرکت‌ها نشان می‌دهند به همان میزان که سکولاریسم پدیده‌ای مهم و در حال رشد در جهان معاصر است، حرکت‌های ضد سکولار در جهان نیز واجد چنین اهمیتی هستند.

مفهوم بنیادگرایی اسلامی با ظهور حرکت‌های اسلامی در جهان اسلام به‌ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ادبیات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی کاربرد یافت. گرچه برخی از تحلیل‌گران اجتماعی و سیاسی کاربرد مفهوم مذکور را برای توضیح جنبش‌های اسلامی فاقد کارایی لازم می‌دانند و برخی به‌کارگیری آن را همراه با نوعی سطحی‌نگری، دشمن‌یابی و

ایدئولوژیک می‌یابند؛ اما برخی به‌کارگیری آن مفهوم را برای توصیف جریان‌های دینی و فکری در دنیای اسلام پذیرفته‌اند. یوسف قرضاوی اسلام‌گرای مصری، به‌رغم آنکه به‌کارگیری مفهوم «بیداری اسلامی» (الصحوه الاسلامیه) را برای توصیف جریان‌های اصلاح‌طلبی دینی در جهان اسلام، تعبیری درست‌تر قلمداد می‌کند؛ اما بر آن است که واژه بنیادگرایی (الاصولیه) در میراث فرهنگی اسلام، اصطلاحی پسندیده‌تر است؛ زیرا به معنای بازگشت به اصول، ریشه و اساس برای شناخت و فهم اسلام و دعوت به‌سوی آن هست. (قرضاوی، ۲۰-۱۷) راشد غنوشی هم بیان می‌دارد که «منظور ما از بنیادگرایی بهره‌وری از اصول اسلام است.» (غنوشی، ۱۲۲) حسن البنا، بنیان‌گذار جمعیت اخوان المسلمین نیز در دهه ۱۹۴۰ میلادی، دعوت اخوانی‌ها را نوعی دعوت بنیادگرا معرفی کرد. (البنا، ۱۲۲) نهضتی که بر ارزش‌های اولیه‌ی اسلامی معتقد است و پیروزی و بهروزی کشورهای اسلامی را در بازگشت به آن ارزش‌ها می‌داند و نه از الگوی کشورهای غربی برای پیروی استفاده می‌کند و نه از الگوی کشورهای شرقی. این واژه معمولاً از سوی رسانه‌های گروهی غرب برای اشاره به جنبش‌های اسلامی، احیای اسلامی، اصولگرایی اسلامی و رستائیز اسلامی و یا بیداری اسلامی به‌کاررفته است. احیای اسلامی به معنی بازگشت به اصول بی‌آلایش اسلامی، بازگشت به قرآن و سنت نبوی در سطوح مختلف فردی و جمعی است؛ ویژگی‌های آن عبارتند از: پایگاه مردمی و سرعت انتشار آن در جوامع اسلامی و حتی در جوامع غیر اسلامی دور و نزدیک، ویژگی انقلابی‌گری که از آن به‌عنوان جهاد یاد می‌شود، جهان‌شمولی اسلامی، گستردگی بین طبقات مختلف. (آقا بخشی، ۱۷۳) درحالی‌که برخی همانند جان اسپوزیتو و برگر «بنیادگرایی» را واژه‌ای مناسب برای توصیف جریان‌های نوین مذهبی تلقی نمی‌کنند و آن را دارای بار معنایی منفی می‌دانند، (سیک، ۴۱) آنان بنیادگرایی مذهبی به‌ویژه بنیادگرایی اسلامی را به‌عنوان خطر اصلی صلح و ثبات جهانی معرفی کرده و در آینده‌ای نه‌چندان دور جنگ تمدن‌ها را پیش‌بینی می‌کنند.

۱۰۱

دکمبجیان نیز معتقد است که باید برای توصیف پدیده بنیادگرایی و احیای اسلامی از اصلاحات عربی اصیل استفاده شود. وی اصطلاحات «بعثه الاسلامیه» رنسانس اسلامی، «صحوه الاسلامیه» (الصحوه الاسلامیه) بیداری اسلامی، «احیاءالدین» تجدید حیات دینی «اصولیه الاسلامیه» بنیادگرایی اسلامی ذکر نموده و اصلاح «اصولیه الاسلامیه» را از عناوین دیگر مناسب‌تر می‌داند. (دکمبجیان، ۲۳-۲۴) ازاین‌رو، با توجه به تعدد و تنوع جریان‌های دینی و فکری در جهان اسلامی در طول قرن بیستم و حتی تعدد جریان‌های مذکور در یک واحد

سیاسی، جریان‌های دینی و احیا طلب اسلامی جهت‌گیری‌ها؛ دغدغه‌ها و تبیین‌های یکسانی داشتند. این جهت‌گیری‌های یکسان و دغدغه‌های فراگیر که دل‌مشغولی عمده حرکت‌های اسلامی است، ما را قادر می‌سازد تا آن‌ها را تحت عنوان «بنیادگرایی اسلامی» نام‌گذاری کنیم. از این منظر، بنیادگرایی اسلامی نوعی شیوه تفکر و ایدئولوژی سیاسی است. دکمچیان با توجه به انتخاب عنوان بنیادگرایی برای جریان‌ها و گروه‌های اسلامی، عناوین دیگر را نیز برمی‌شمرد:

روند افزایش آگاهی اسلامی نام‌های متعددی چون احیاگری، نوزایی، پاک‌دینی، بنیادگرایی، تجدید دعوی، بیداری، اصلاح‌طلبی، رستاخیز، تجدید رنسانس، حیات‌بخشی دوباره، مبارزه‌جویی، فعال‌گرایی، اعتقاد به ظهور یک منجی در هر هزار سال، مهدویت، بازگشت به اسلام و راهپیمایی اسلام، به خود گرفته است. این اصطلاحات روی هم‌رفته برای توصیف پیچیدگی پدیده اسلامی سودمندند. (همان، ۲۳) دو دهه گذشته ظهور فعال‌گرایی اسلامی در جوامع مسلمان سراسر جهان را به خود دیده است. رستاخیز اصول و عقاید اسلامی جلوه‌های گوناگون معنوی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به خود گرفته است. همانند قرون گذشته، ویژگی برجسته رستاخیز معاصر بازگشت به ریشه‌های اسلامی است. (همان، ۱۵)

دکمچیان معتقد است که پدیده بنیادگرایی هرگونه محتوای مذهبی که داشته باشد، متضمن نوعی بازگشت به پایه‌ها و بنیادهای خالصانه ایمان است؛ اما نهضت بازگشت به ریشه‌های «پاک» عقیده، همیشه به معنای تقلید چشم‌پسته از شیوه‌های زندگی عصر پیامبر نیست. درواقع، بعضی از جنبش‌های بنیادگرایانه امروزی سعی دارند برای استحکام و تقویت قابلیت دوام خود به مفهوم مدرن آن، به درجات مختلف، شیوه‌ها و ارزش‌های جدیدی خلق کنند. درنتیجه جهت‌گیری ایدئولوژیک جنبش‌های اسلام‌گرای معاصر تحت تأثیر ایدئولوژی‌های نوین، چون سوسیالیسم و کاپیتالیسم، قرار گرفته است. (همان، ۸۶) از دید دکمچیان ایدئولوژی‌های جنبش‌های اسلام‌گرای معاصر از نظر محتوا و اهداف شباهت‌های اساسی با یکدیگر دارند. وی مهم‌ترین ویژگی‌های بنیادگرایی را چنین برمی‌شمارد:

۱. جداناپذیری دین و دولت

بنیادگرایی اسلامی به‌نوعی بر عدم تمایز میان دین و سیاست متکی است. اگر اسلام، برنامه و طرحی کامل است؛ اجتماع و سیاست نیز نمی‌تواند از حوزه صلاحیت و شمولیت آن برکنار باشد. دین بیش از آنکه معطوف به حوزه زندگی معنوی، روانی و فردی آدمی باشد، به امور

اجتماعی و سیاسی اهتمام می‌ورزد. دکم‌جیان می‌نویسد:

اسلام یک نظام وجودی کلی است که خصوصیت عالم‌گیر دارد و در همه زمان‌ها و مکان‌ها قابل اجرا است. در اسلام برخلاف مسیحیت، جدایی دین و دولت مفهومی ندارد. حکمراندن جزو ذات اسلام است: قرآن قانون ارائه می‌دهد و دولت آن را به مرحله اجرا درمی‌آورد. (همان، ۸۶)

اسپوزیتو نیز در این موضوع با دکم‌جیان هم‌رأی است و قبول دارد که اسلام هم دین و هم دولت؛ اما دو نکته را بجا تذکر می‌دهد نخست اینکه ظهور «علما» در مقام گروهی متمایز در جامعه اسلامی و پدیدار شدن مذاهب بزرگ فقه اسلامی که به‌نوعی مستقل از سلطه حکومت بودند و گاهی این نهادها با نهادهای دولتی در تعارض قرار می‌گرفت؛ دوم اینکه تحول ساختاری دولت‌ها در جهان اسلام پای اسلام و سیاست را به میان کشید. لذا رابطه میان اسلام و سیاست یکی از موضوعات اساسی در تغییر و تحولات دو قرن و نیم اخیر بوده است. (اسپوزیتو، ۱۹-۲۰)

۲. بازگشت به صراط مستقیم

بنیادگرایی اسلامی به‌منظور رهایی جوامع اسلامی از عقب‌ماندگی و وضع ناگوار و دل‌آزار کنونی آن‌ها از یکسو و فهم درست و کامل اسلام که شیوه‌ای برای زندگی و در پیوند با سیاست است از سوی دیگر، خواهان بازگشت به اسلام و اصول راستین آن است. مبانی این بازگشت در نزد اهل سنت، قرآن، سنت پیامبر و تجربه خلفای راشدین است، در مذهب شیعه شامل قرآن و سنت پیامبر و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) می‌شود.

هدف دعوت به تجدید حیات معنوی، بازگشت به صراط مستقیم است که مسلمانان نخستین را برانگیخت. تا به مسلمانان به پاکی و اصالت اسلاف خود نگروند، راه نجاتی نخواهند بود؛ بنابراین، نخستین جامعه‌ای که توسط محمد (ص) و صحابه‌اش بر پا شد یک الگوی عالی و نمونه است. (همان، ۸۷)

۳. شهادت‌پذیری

نخستین بحث گسترده بر سر روا بودن یا نبودن استفاده از خشونت از سوی اسلام‌گرایان در راه رسیدن به اهداف سیاسی، در سال‌های آخر دهه ۱۹۶۰ میلادی شروع شد. در آن هنگام کتاب مهم معالم فی الطريق نوشته سید قطب الهام‌بخش بخشی از اسلام‌گرایان جوان شد تا در راه رسیدن به جامعه اسلامی و با استفاده از خشونت، نظام‌های حاکم بر کشورهای عربی را که از نظر سید قطب نظام‌های جاهلی قلمداد می‌شدند، سرنگون کنند. در ایدئولوژیک ساختن مفاهیم جهاد

و جامعه‌ی جاهلی، بدون شک ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب، محمد عبده، مودودی رشید رضا و سید قطب نقش کلیدی داشته‌اند. ابن تیمیه اولین کسی بود که به‌صورت منظم و منسجم به مسئله جهاد پرداخت و یک بخش بزرگ از کتاب *السیاسة الشرعية* را به این موضوع اختصاص داد. (مهدی بخشی، ص ۱۹۶) از نظر او جهاد بر حج، نماز و روزه برتری دارد.

از نظر وی ویژگی واقعی یک انسان نه در ریاضت و تقوای فردی بلکه در جهاد بروز پیدا می‌کند. ابن تیمیه مسلمانانی را که در جهاد شرکت نکنند کافر قلمداد کرد. (هوشنگی، ۱، ۳۷۱) مخالفت وی با اغلب فقهای آن زمان باعث شد تا نظریات وی شالوده‌ای برای بحث‌های اسلام‌گرایی رادیکال معاصر شود. ابوالاعلی مودودی نیز به‌صورت روشمند به واژه جهاد پرداخت و آن را وارد ادبیات سیاسی معاصر کرد. نوشته‌های او در اشخاص دیگری از جمله حسن البناء و سید قطب تأثیر کرد و در تندروی‌های خاورمیانه به کار گرفته شد. سید قطب ایدئولوگ مهم دیگری نسبت به جهاد است. از این‌رو دکمجیان نیز جهاد و شهادت را یکی از ویژگی‌های بنیادگرایی می‌دانند: «یک مسلمان باید از اطاعت از اصول پنج‌گانه اسلام فراتر برود و برای ساختن جامعه ایدئال، یک زندگانی عملی در پیش بگیرد و دست به فعالیت بزند». (همان، ۸۷) دکمجیان برای بنیادگرایی اسلامی ویژگی‌های دیگری مانند ایجاد امت جهانی (همان، ۸۸)، برقراری عدالت اجتماعی (همان، ۸۹)، برقراری جامعه پاک (همان، ۹۰) و آمیختن علم و عمل (همان، ۹۰-۹۱) نیز برمی‌شمرد.

درباره دیدگاه دکمجیان در مورد چیستی بنیادگرایی گذشت که به اعتقاد برخی مانند مترجم کتاب، تاکنون هیچ نویسنده دیگری موفق نشده است چه در جهان اسلام و چه در جهان غرب اثری به جامعیت این کتاب منتشر کند و به گفته بسیاری از اسلام‌شناسان تاکنون جریان اصلاح‌طلبی اسلامی کتابی به این گستردگی و با چهارچوب نظری منسجم و جامعه‌شناختی سیاسی چه در غرب و چه در جهان عرب به خود ندیده است. قطعاً یکی علل موفقیت دکمجیان در این کتاب رویکرد او نسبت به موضوع بنیادگرایی اسلامی است که همان‌طوری که گذشت رهیافت زمینه‌گرایی، الگوی ادواری و نظریه بحران بود؛ اما با تمام ویژگی‌های مثبت کتاب که اندک نیز نبود برخی کاستی‌ها به موضوع «چیستی و سیر تحول بنیادگرایی» از دید دکمجیان برمی‌خوریم. در این قسمت به برخی کاستی‌ها و کم‌کاری‌های دکمجیان درباره چیستی و سیر تحول بنیادگرایی می‌پردازیم و کاستی‌های دیگر بخش‌ها مانند مطالعه موردی منظور نظر این تحقیق نیست. یکی از اشکالات و کاستی‌های دیدگاه دکمجیان در مورد چیستی بنیادگرایی و ارائه ندادن تعریف

از بنیادگرایی و به‌کارگیری در معانی مختلف است. در تعریف بنیادگرایی برخی بر مؤلفه‌های دینی بنیادگرایان تأکید کرده‌اند، همان‌گونه که برخی هم بر مؤلفه‌های اجتماعی و یا سیاسی از آن متمرکز شده‌اند. آنتونی گیدنز در تعریف بنیادگرایی، آن را «دفاعی از سنت به روش سنتی» می‌داند. از دید وی بنیادگرایی در تعریف عام بر بازگشت به تفاسیر سنتی دینی و واکنش علیه گرایش دنیوی شدن به‌کاربرده شده است. (گیدنز، ۱۶) گراهام فولر بنیادگرایی اسلامی را چنین تعریف می‌کند: «من بنیادگرایی اسلامی را نیز استفاده می‌کنم اما فقط برای اشاره به آن دسته از اسلام‌گرایانی که از قرائت خشک و متعصبانه‌ای از قرآن و سنت پیامبر (ص) پیروی می‌کنند؛ کسانی که معتقدند تنها درک صحیح از اسلام منحصر به آن‌هاست و دیگران متفاوت را نمی‌توانند تحمل کنند. بسیاری از بنیادگرایان به برتری مطلق کاربرد تمامی قوانین اسلامی به‌منزله تنها سنگ محک مشروعیت اسلامی اصرار می‌ورزند». (رهبر، ۵۱). فولر بنیادگرایی را بخشی از جهان اسلام و نه تمامی آن می‌داند. از نظر وی همه بنیادگرایان اسلام‌گرایند؛ اما همه اسلام‌گرایان بنیادگرا نیستند. وی همچنین بنیادگرایی اسلامی را یکسان نمی‌داند و زمانی بنیادگرایی اسلامی را رادیکال در نظر می‌گیرد که از درک وضع موجود سنت اسلامی عدول کرده و در حقیقت به دنبال تغییر از طریق رویکرد بازگشت به ریشه باشد (همان، ۲۰).

تعریف این اصطلاحات مانند بنیادگرایی، پاک‌دینی، تندروی و ... زمانی مشکل‌تر می‌گردد که از زاویه زبان بیگانه‌ای مانند انگلیسی و فرانسوی به آن نگریسته و درباره آن اندیشیده شود. این‌گونه اصطلاحات در فرهنگ و زبان غربی، مجموعه‌ای از معانی و منظومه‌ای از دلالت‌ها را با خود دارد. این اوصاف و القاب و اسامی نه در اصل غربی و نه در ترجمه‌های عربی و فارسی، تعبیر دقیقی از جنبش‌های اسلامی نیست و نمی‌تواند زمینه و حوزه تاریخی و معرفتی‌ای را که این جنبش در دل آن سر برآورند، بازگو کند و بازتاب دهد. بسیاری از این اصطلاحات رایج مانند «تندرو» یا «تروریستی» از سویی و «اصلاح‌گرا» و «انقلابی» از سوی دیگر، نشان می‌دهد که به‌کارگیرندگان این‌گونه اصطلاحات، نوعی موضع ارزش داورانه نسبت به این جنبش‌ها دارند. اصطلاحاتی مانند تندرو و تروریست در زبان عربی، بیش‌تر از سوی غرب‌گرایانی به‌کاربرده می‌شود که طرف چالش‌های سیاسی و فرهنگی بر سر پدیده اسلام‌گرایی هستند و به هر شکلی موضع معارض خود را نسبت به آن اعلام می‌کنند؛ اما غربی‌هایی که این‌گونه اصطلاحات را درباره جنبش‌های اسلامی معاصر به کار می‌برند، معیارشان در اعتدال یا تندروی این جنبش‌ها، نوع مواضع فکری و عملی آن‌ها نسبت به غرب است.

از این رو درباره بنیادگرایی تعریف جامع و یکدستی وجود ندارد. اخیراً دانشگاه شیکاگو طرحی با عنوان «پروژه بنیادگرایی» اجرا کرده است که نگاهی پلورال و میان فرهنگی به تعریف بنیادگرایی دارد. جلد نخست آن با عنوان انواع بنیادگرایی تلاش ارجمندی را برای فاصله گرفتن از رویکرد ذات گرایی معمول می‌دارد. مارتین مارتی و اسکات ایلای با استناد به مباحث زبانی ویتگنشتاین از شباهت‌های خانوادگی مفاهیم مشابه بنیادگرایی سخن گفته‌اند، باین‌حال از نظر آنان هنگامی که از بنیادگرایی سخن به میان می‌آید، به گونه‌ای ایجابی منظور گروه‌های مذهبی است که: ۱- در واکنش به بحرانی که تصور می‌کنند هویت گروهی آنان را تهدید می‌کند ظاهر می‌شود؛ ۲- خود را درگیر با مجموعه‌ای از «دیگران» شامل سکولارها، نوگراها و نمادهای مدرنیستی و سکولاریستی که توسط مدافعان این ارزش‌ها ایجاد شده است، می‌بینند؛ ۳- همواره مترصد آن هستند تا به گونه‌ای خیالی «دیگران» شیطانی جلوه دهند تا از این طریق کسب هویت کنند؛ ۴- با تکیه بداندیشه‌های جزمی و غیرقابل مناقشه خود، هرگونه خودآگاهی تاریخی را رد می‌کند؛ ۵- برای محافظت از خود در برابر «غیر» مرزهای فرهنگی، ایدئولوژیکی و اجتماعی محکمی دور خود می‌چینند؛ ۷- اندیشه و عمل و عمل آن‌ها بر پیروی محض از رهبر کاریزماتیک که در عین حال مفسر متون کلاسیک مذهبی آنان نیز هست، استوار است. (احمدوند، ۱۱۳، به نقل از Silberstein Op.cit.pp5-10)

مسئله بنیادگرایی اسلامی جریانی یکپارچه نیست و از تکثر سیاسی و نظری برخوردار است. البته می‌توان آن را تقسیم‌بندی نمود و به تعبیری دیگر می‌توان به دو تعریف از بنیادگرایی اسلامی اشاره کرد. بنیادگرایی به معنای عام که به معنای هرگونه رجوع به اصول و ارزش‌های اسلامی و تلاش برای احیاء و به کار بستن آن‌ها در زندگی هست؛ و دیگری تعریفی خاص از بنیادگرایی هست که به دسته‌ای از جریان اسلام‌گرا که عقل‌گریز بوده و ریشه در اهل حدیث، حنبلی‌گری و اشعری‌گری دارند اطلاق می‌شود. در چنین اطلاقی بنیادگرایی با عقل‌گریزی و رد مطلق هر امر جدید و در نتیجه رد کل آموزه‌های دنیای مدرن و تأکید بر ظاهر الفاظ متون وحیانی شناسایی می‌شود. (بهروز لک، ۳۲-۳۴) برخی، بنیادگرایی را جنبشی عصبی و خشن در برابر نظریه لیبرال می‌دانند. در این میان، کسانی هم آن را نه فقط یک جنبش و حرکت اجتماعی، بلکه یک ایدئولوژی دینی قلمداد کرده‌اند. (بابایی، ۶۸)

اساساً آنچه در جهان اسلام به آن به عنوان بنیادگرایی اشاره می‌شود، تعداد فزاینده‌ی گروه‌ها، انجمن‌ها و جنبش‌هایی است که به جنبش‌های اصلاحی اسلامی سابق از قرن نوزدهم به بعد

انتقاد می‌کند؛ و از این رو دکمچیان حق دارد از تعریف آن طفره رود. البته انتظار می‌رفت کتابی که یکی از اهداف آن بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی است انتظار این است که تعریفی جامع و مانع از کلمه بنیادگرایی ارائه دهد؛ اما در این کتاب و در جای جای کتاب تعریف‌های متفاوتی از این پدیده مشاهده می‌گردد. اگرچه دکمچیان از میان اسامی که به بنیادگرایی اسلامی می‌دهد «الاصولیه الاسلامیه» را دارای ترجیح می‌داند (همان، ۲۳) اما خود به آن پای بند نبوده است و بنیادگرایی را به معانی دیگر که بیشتر اسلام‌گرایی و جنبش‌های اسلامی است گرفته است. وی در مقدمه کتاب، واژه بنیادگرایی را معادل رستاخیز، اصول و عقاید اسلامی و بازگشت به ریشه‌های اسلامی دانسته شده است. از طرفی دیگر معلوم نیست این بازگشت، رجعتی مثبت به ارزش‌هاست یا بازگشتی مرتجعانه و بدون توجه به مقتضیات جدید. در قسمتی دیگر از کتاب، شخصیت بنیادگرا فردی تند، سرسخت، دارای سوءظنی شدید، ناشکیبا، بیزار، دگم و... معرفی شده و بالاخره در بخشی دیگر از کتاب با بنیادگراهایی که در پی آشتی میان مدرنیسم و اسلام هستند روبرو می‌شویم؛ اما در مجموع این کتاب، بنیادگرایی را جنبشی واپس‌گرا معرفی می‌نماید.

باوجود مطالعات و پژوهش‌های فراوانی که درباره ابعاد گوناگون بنیادگرایی اسلامی و جنبش‌های اسلامی انجام شده است، این اصطلاح و عناوین بسیار پیچیده و مبهم و مشوش هستند. شاید بتوان علت اصلی این وضع را تنوع جماعت‌ها و جریان‌های تشکیل‌دهنده جنبش‌های اسلامی دانست. از این رو اوصافی که برای جنبش‌های اسلامی و یا بنیادگرایی ذکر شده و می‌شود، هرکدام شاید بخشی از آن‌ها را در برگیرد و چنان نیست که همه این اوصاف بر همه این جنبش‌ها تطبیق کند. این اوصاف یا لقب‌ها، چنان فراوان و دارای سویه‌های گوناگون‌اند که خواننده را دچار سردرگمی و شگفتی می‌کند. جنبش‌های اسلامی معاصر غالباً با این اوصاف یاد می‌شوند: سلفی گرا، اصول (بنیاد) گرا، تمامیت‌خواه افراط‌گرا، تندرو، اسلام‌گرا، پاک‌دین (ارتدکس)، جنبش نوزایی، انقلابی، نهضت بازگشت به خویشتن. شارحان و طرفداران این جنبش به تکرار از تعابیر «البعثه الاسلامیه» (رستاخیز اسلامی)، «الصحوه الاسلامیه» (بیداری اسلامی) «احیاء الدین» (تجدید حیات دینی) ... استفاده کرده‌اند که دکمچیان نیز این اسامی را برای بنیادگرایی برمی‌شمرد.

دکمچیان با تعریف نکردن بنیادگرایی دستش در شمول گروه‌ها در لیست بنیادگرایان بازتر خواهد بود و از این روست که مطالب خویش را گزینشی انتخاب می‌کند و هیچ‌گونه معیار برای آن در نظر نمی‌گیرد. برای نمونه دکمچیان کودتا در سودان و حضور حزب‌الله در مجلس لبنان هر دو را از مظاهر اسلام‌گرایی و بنیادگرایی می‌داند. (همان، ۳۱۲) وی ده شکل از بنیادگرایی را بدون معیار

این گونه ذکر می‌کند:

بنیادگرایی اسلام، در شکل مبارزاتی‌اش در عرض دهه‌ی گذشته در کشورهای مختلف جلوه‌گر شده است که تعدادی از آن‌ها عبارتند از: ۱- انقلاب اسلامی در ایران؛ ۲- تسخیر مسجد بزرگ کعبه در عربستان سعودی؛ ۳- بروز ناآرامی‌ها در استان شرقی عربستان سعودی؛ ۴- مقاومت در برابر اشغال افغانستان از سوی شوروی؛ ۵- قیام علیه رژیم بعثی در سوریه؛ ۶- مخالفت مسلحانه با رژیم بعث عراق؛ ۷- ترور انور سادات رئیس‌جمهور مصر؛ ۸- حملات افتخاری و مبارزه‌ی مسلحانه علیه نیروهای اسرائیلی، آمریکایی، فرانسوی در لبنان؛ ۹- بروز ناآرامی‌ها در بحرین و بمب‌گذاری در کویت؛ ۱۰- شورش و تظاهرات در الجزایر، تونس و مراکش. (همان، ۲۱-۲۲) لذا می‌توان گفت که دکمجیان با زیرکی از تعریف و ارائه دقیق مفهوم و چیستی بنیادگرایی سر باز می‌زند تا بتواند اهداف خود را در کتاب و مفهوم بنیادگرایی اسلامی بیان کند زیرا با تعریف نمودن بنیادگرایی دیگر مجالی برای مطرح ساختن برخی از مباحث نمی‌ماند.

سیر تحول بنیادگرایی اسلامی

دکمجیان برای تحلیل بنیادگرایی اسلامی یک رویکرد و چندبعدی و رهیافت زمینه‌گرایی و تکثرگرا دارد. از دید وی ویژگی برجسته جنبش‌های بنیادگرایانه، گرایش و خصوصیت دوری آن‌هاست. از این‌رو برای تحلیل آن باید رهیافت زمینه‌گرایی را برگزید.

۱. رهیافت زمین‌گرا

یکی از عمده‌ترین رهیافت‌ها در تحلیل شرایط و علل پیدایی جنبش‌های اسلامی معاصر، رهیافت زمینه‌گرا (سیاسی- اجتماعی) است. دکمجیان در کتاب جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، ابتدا شرایطی را که عموماً منجر به ظهور جماعت‌های بنیادگرای اسلامی می‌شود، معین کرده، سپس عوامل شکل‌گیری آن‌ها را بیان می‌کند. دکمجیان شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... حاکم بر جهان اسلام را این گونه یادآوری می‌کند و می‌نویسد:

جهان اسلام در طی سه قرن گذشته، بر اثر بحران‌های داخلی و خارجی بخش‌های مهمی از قلمرو خود لطمه دیده است. سقوط پی‌درپی قدرت عثمانی و ایران در رویارویی با امپراتوری اروپا، ضرورت مداوم بررسی مجدد اندیشه‌ها و تفکرات اساسی اسلام را مطرح ساخت. جامعه اسلامی، همانند قرن‌های گذشته یک پاسخ فرهنگی بومی به این بحران داد: بازگشت به اسلام و اصول بنیادی‌اش. (همان، ۲۱)

وی درباره جنبش بازگشت به‌خوبی تذکر می‌دهد که: جنبش بازگشت به ریشه‌ها و اصول اسلامی در آغاز قرن چهاردهم اسلام، پویایی درونی نیرومندی کسب کرده و مظاهر سیاسی، اقتصادی و استراتژیک عمده‌ای از خود بجای گذاشته است. بنیادگرایی اسلام، در شکل مبارزاتی‌اش در عرض دهه‌ی گذشته در کشورهای مختلف جلوه‌گر شده است که تعدادی از آن‌ها عبارتند از: ۱- انقلاب اسلامی در ایران؛ ۲- تسخیر مسجد بزرگ کعبه در عربستان سعودی؛ ۳- بروز ناآرامی‌ها در استان شرقی عربستان سعودی؛ ۴- مقاومت در برابر اشغال افغانستان از سوی شوروی؛ ۵- قیام علیه رژیم بعثی در سوریه؛ ۶- مخالفت مسلحانه با رژیم بعث عراق؛ ۷- ترور انور سادات رئیس‌جمهور مصر؛ ۸- حملات افتخاری و مبارزه‌ی مسلحانه علیه نیروهای اسرائیلی، آمریکایی، فرانسوی در لبنان؛ ۹- بروز ناآرامی‌ها در بحرین و بمب‌گذاری در کویت؛ ۱۰- شورش و تظاهرات در الجزایر، تونس و مراکش. (همان، ۲۱-۲۲)

وی معتقد است که برای تحلیل بنیادگرایی اسلامی باید به شرایط و زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، روانی، اقتصادی و ... آن توجه نمود: برای هرگونه بررسی جامع بنیادگرایی اسلامی معاصر، باید در مورد ریشه‌های روانی، معنوی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن و محیطی که بسترگاه عقاید و اعمال بنیادگرایانه است، تحقیق به عمل آورد. یک الگوی تجربی تاریخی در این مورد، رابطه علی و معلولی میان بحران‌های اجتماعی و ظهور جنبش‌های مذهبی انقلابی و یا تجدید حیات طلبانه است که خواستار از بین بردن نظم رسمی موجود و ساختن جامعه‌ای نوین بر پایه برنامه ایدئولوژیک ویژه خود هستند. در نتیجه، ایدئولوژی این جنبش‌ها هم جامع و هم غیرقابل انعطاف و منعکس‌کننده پاسخ‌ها و عکس‌العمل‌های رهبران فرهمند در قبال شرایط بحرانی است. (همان، ۵۷)

وی در توضیح کار خود و در دفاع از کار خود می‌نویسد: کتاب حاضر در پی آن است تا دیدگاه‌های اسلامی، غربی و دیگر دیدگاه‌های موجود در رابطه با جنبش بنیادگرا را با یکدیگر ترکیب کند و به درک موزونی از جلوه‌ها و محیط عربی دست یابد. برای رسیدن به این منظور، در چهارچوب وسیعی تحقیق به عمل می‌آید که عوامل تاریخی، کلامی، فلسفی، سیاسی و اجتماعی - اقتصادی متأثر بر پدیده بنیادگرایی را درهم ترکیب می‌کند. این تحلیل بر ارزیابی و بررسی یازده موضوع مهم و برجسته، متمرکز شده است. (همان، ۲۵)

۲. الگو و رهیافت ادواری

بنیادگرایی اسلامی از نگاه دکمجیان دارای ویژگی ادواری و تداوم است. هر ایر دکمجیان درصدد برآمده است تا یک نظریه‌ی جامع پیرامون علل و عوامل ظهور جنبش‌های اسلامی به دست دهد. وی تجربه‌ی تاریخی جوامع مسلمان، ویژگی‌های فکری اسلامی و اعتقادات مسلمانان را با استفاده از نظریات موجود متفکران سیاسی و جامعه‌شناسی غرب (نظیر ماکس وبر، دورکیم، مارکس و اریکسون) مورد تحلیل قرار می‌دهد و یک چارچوب مفهومی که به نظریه و رهیافت ادواری معروف شده است ارائه می‌دهد. (همان، ۱۳-۱۵)

وی درباره الگوی دوری استفاده‌شده خویش می‌نویسد: یک ویژگی برجسته جنبش‌های بنیادگرایانه مذهبی، گرایش و خصوصیت دوری آن‌هاست. به این ترتیب که دوره‌های پی‌درپی رکود و رستاخیز را در برمی‌گیرند. یک الگوی علی می‌توان ارائه داد که به موجب آن مظاهر و جلوه‌های رستاخیز و تجدید حیات مذهبی با دوره‌های بحران شدید روحی، اجتماعی و سیاسی همزمان است. درواقع، در طول تاریخ اسلامی، وقوع رستاخیز و تجدید حیات بنیادگرایانه، بیشتر همراه با دوره‌های آشفتگی بزرگ بوده که در اثر آن موجودیت جامعه اسلامی و یا وحدت و انسجام روحیه آن در معرض تهدید و خطر قرار گرفته است. (همان، ۳۱) مرحله فعلی رستاخیز و تجدید حیات اسلامی را می‌توان با الگوی دوری مواقع بحران جنبش‌های تجدید حیات طلبانه که به دوران پیامبر اسلام بازمی‌گردد، سازگار دانست. این روش دیالکتیکی که میراث ابن خلدون است، تنها از واقعیت تاریخی ناشی نمی‌شود، بلکه جنبش‌های اسلام‌گرای امروزی نیز یک چنین نظری در مورد خود و جهان دارند. درواقع بنیادگرایان اسلامی معاصر خود را جانشینان و پیروان مستقیم رهبران و جنبش‌های رستاخیزی و تجدید حیات طلبانه گذشته می‌دانند. (همان، ۳۲)

دکمجیان، رستاخیز اسلامی معاصر را پدیده‌ی نوینی نمی‌داند و معتقد است که دنیای غرب به دلیل عدم آشنایی با تحول تاریخی جوامع اسلامی قادر به درک صحیح این پدیده نیست. به نظر او جنبش‌های اسلامی پدیده‌های جدیدی محسوب نمی‌شوند، بلکه جلوه‌های معاصر جریان تاریخی هستند که در طول دوران پس از ظهور اسلام در بخش‌های گوناگون جهان اسلام نمود پیدا کرده است؛ به عبارت دیگر، جنبش‌های فکری-سیاسی اسلامی پدیده‌ای دوره‌ای هستند که در دوره‌های خاص ظهور کرده و تحول یافته‌اند. وی با استفاده از دو مفهوم سقوط و رستاخیز چنین عنوان می‌کند که جنبش‌های رستاخیزی در تاریخ اسلام درواقع عکس‌العمل‌ها و پاسخ‌های مسلمانان به دوره‌های سقوط و انحطاط بوده است؛ یعنی در طول تاریخ جوامع مسلمان، در برابر

هر سقوط و انحطاط، یک جنبش فکری یا سیاسی رستاخیزی به وقوع پیوسته است که هدف آن احیای مجدد دین اسلام بوده است. دکمجیان نمونه‌های متعددی از جنبش‌های رستاخیزی سنی و شیعه را از دوران بنی‌امیه تا نیمه دوم قرن بیستم به‌عنوان حرکت‌های رستاخیزی در جهان اسلام ذکر می‌کند. این حرکت‌های رستاخیزی در شرایطی ظهور می‌کنند که جامعه‌ی اسلامی در یک محیط بحرانی گسترده گرفتار می‌آید. این محیط بحرانی دارای چند ویژگی عمده است که از قرن نوزدهم به بعد اغلب جوامع اسلامی در خاورمیانه‌ی کنونی را در بر گرفت. محیط دوران معاصر یک بحران فراگیر ایجاد کرده است که شش بحران فرعی را در درون خود در بردارد، بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران آشوب و فشار، کشمکش طبقاتی، ضعف نظامی و بحران فرهنگ. (همان، ۶۲) گستردگی و طولانی بودن رستاخیز اسلامی معاصر بدان جهت است که محیط بحران فراگیر جوامع اسلامی هر شش بحران فرعی را در خود داشته است. در اغلب دوره‌های مختلف تاریخ اسلامی وقوع دو یا سه بحران از میان بحران‌های شش‌گانه کافی بود تا حرکت‌های رستاخیزی فکری و سیاسی را به دنبال داشته باشد.

۳. محیط بحران

دکمجیان از محیط عربی- اسلامی با عنوان محیط بحران یاد می‌کند و معتقد است که جهان اسلام، بیش از دو قرن شاهد بحران اجتماعی - فرهنگی، اقتصادی و از همه مهم‌تر روحی بوده است. نقطه اوج این بحران، سر برآوردن ایدئولوژی پان‌ترکیسم در میان نهضت ترک‌های جوان و در پیش گرفتن سیاست ترکی سازی بود که هویت جمعی عرب‌ها را تهدید می‌کرد. بیگانگی عرب‌های مسلمان با ترک‌ها در کنار نفوذ اروپا به گسترش ناسیونالیسم عرب، کمک کرد. با ازهم‌پاشیدگی خلافت عثمانی، نخبگان ناسیونالیست عرب، خود را در برابر دو وظیفه دیدند: اول رهایی از کنترل اروپا و کسب استقلال و دوم ارائه یک برنامه ایدئولوژیک برای استقرار حکومت قانونی. با برآورده شدن این دو خواسته، بر شدت بحران افزوده شد. مشکلات اقتصادی و اجتماعی عمیق‌تر گشت و این خود چنان‌که مارکس و ماکس وبر و دورکهایم گفته‌اند، بر پابندی‌های دینی افزود. دکمجیان قبل از پرداختن به بحران‌ها، یادآور می‌شود که «مقوله‌های تحقیقی یازده‌گانه سابق‌الذکر، به‌کارگیری روش مفهومی برگزیده، برای ترکیب نظریه‌های بحران، رهبری، شخصیت، تضاد طبقاتی و علیت دیالکتیکی را ضروری می‌سازد». (همان، ۲۵)

این بحران از نظر دکمجیان دارای شش ویژگی هستند:

(۱) بحران هویت: جهان اسلام شاهد چالش گروهی از قومیت‌ها (عرب، ترک و فارس) در سطح هویت بوده است. جهان عرب نیز شاهد پراکندگی در سطح هویت بود که جمال عبدالناصر یکپارچگی هویتی را بدان بازگرداند؛ ولی با شکست سال ۱۹۶۷ و مرگ عبدالناصر در سال ۱۹۷۰م، جهان عرب دوباره دستخوش ناآرامی‌هایی شد که زمینه ظهور بنیادگرایان را از دهه هفتاد فراهم آورد؛ (۲) بحران مشروعیت: این بحران، خود زاییده بحران هویت است؛ هرچند ماهیتی متفاوت دارد. در نتیجه شکست نخبگان حاکم در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، مشروعیت آنان و نهادهای حاکم به سرعت از بین رفت؛ (۳) فساد و سرکوب در حکومت نخبگان: این وضع نیز نخبگان را به استفاده بیشتر از ابزارهای سرکوب برای مهار مخالفان و تداوم فساد وامی‌داشت؛ (۴) تضاد طبقاتی: فساد حکومت‌ها منجر به توزیع ناعادلانه ثروت و افزایش آشکار تفاوت و شکاف بین طبقات اجتماعی شد. شکاف وسیع میان غنی و فقیر یکی از مهم‌ترین جنبه‌های سیاسی محیط بحران عربی است؛ (۵) ضعف نظامی: در نتیجه، تداوم شکست‌های نظامی پیش آمد. به استثنای الجزایر، هیچ کشور دیگر عربی در وهله اول از راه نظامی به استقلال نرسید. شکست پی‌درپی عرب‌ها از اسرائیل که اوج آن در ۱۹۶۷ بود، احساس عمیق ترس، ناامنی و خطر را میان عرب‌ها و مسلمانان ایجاد کرد؛ (۶) نوسازی و بحران فرهنگی: سیاست نخبگان حاکم که در رؤیای نوسازی خود غرق بودند، به وقوع درگیری بین سنت‌گرایان و تجددگرایان انجامید؛ زیرا سنت‌گرایان از غرب تنها فن‌آوری آن را می‌خواستند و ارزش‌های غربی را رد می‌کردند. این رویارویی منجر به ایجاد شکافی بین حاکمان و مردم شد. در مقابل تجددگرایان متمایل به تقلید کامل از تئوری و عملی غرب بودند، ولی آنان نیز از ترسیم ایدئولوژی‌ای که بتواند خلأ را پر نماید، عاجز بودند. (همان، ۶۹ - ۵۶)

وی پیدایش جنبش‌های اسلامی را پاسخ‌هایی بنیادگرایانه به بحران‌های یادشده می‌داند و معتقد است که بنیادگرایی مذهبی - سیاسی به عنوان واکنشی در برابر بحران اجتماعی، به طرق زیر خود را نشان می‌دهد:

الف: رهبری فرهمند (کاریزماتیک) متعهد به تغییر و تحول معنوی و یا انقلابی جامعه؛ ب: وجود یک ایدئولوژی معتقد به ظهور مجدد یک منجی (مهدی - مسیح) و دربردارنده راهی برای نجات ارزش‌ها، عقاید و اعمال کهن و اصیلی که برای شکل دادن به نظم بنیادگرایانه نو ضروری است؛ ج: شخصیت بنیادگرا که تحت تأثیر محیط بحران و نفوذهای متقابل ایدئولوژی بنیادگرایانه شکل گرفته است؛ د: گروه‌ها و طبقات اجتماعی مستعد پاسخگویی به درخواست بنیادگرایانه از

طریق جهت‌گیری‌های روانی - فرهنگی و مواضع خاص اجتماعی اقتصادی خود در جامعه و نظم اقتصادی جهان؛ ه: گروه‌ها و جنبش‌های بنیادگرایی تحت رهبری شخصیت‌های فرهمند که نمونه‌های رفتاری - از التهاب و شور معنوی گرفته تا فعالیت انقلابی - از خود جلوه‌گر می‌سازند. (همان، ۲۸-۲۶)

دکمچیان جنبش‌های اسلامی و بنیادگرایی را ادامه نسل صدر اسلام می‌داند و بحران نیز از صدر اسلام ممتد می‌داند. وی می‌نویسد: درواقع، بنیادگرایان اسلامی معاصر خود را جانشینان و پیروان مستقیم رهبران و جنبش‌های رستاخیزی و تجدید حیات طلبانه گذشته می‌دانند. (همان، ۳۲) وی اولین جامعه اسلامی را جامعه حضرت محمد (ص) می‌داند و به بحران جانشینی پیامبر (ص) به‌عنوان اولین بحران عمده تاریخ اسلام اشاره می‌کند. وی به سقوط بنی‌امیه (نخستین مرحله حرکت دودمانی)، انحطاط عباسیان در زمان مأمون، سقوط بنی‌امیه در اسپانیا، زوال فاطمیان و صلیبی‌ها، نابودی عباسیان توسط هلاکوخان مغول، بنیادگرایی شیعی، زوال خلافت عثمانی و شکل‌گیری جنبش وهابی، سنوسی‌ها و مهدویون در اواخر دوره عثمانی و شکل‌گیری جنبش اصلاح اسلامی (سلفیه) پس از زوال عثمانی می‌پردازد. (همان، ۳۹-۴۹)

دکمچیان برای تأیید نظریه بکار گرفته خویش می‌نویسد:

نظریه‌پردازان غربی، ازجمله مارکس، وبر، دورکیم و برگر، با تأکید افراط گونه‌ای اصرار دارند و معتقدند که محرومیت اجتماعی و اقتصادی باعث افزایش تعهد مذهبی می‌شود. این کتاب، بدون اینکه بخواهد اهمیت علت اجتماعی - اجتماعی را انکار کند، قصد دارد برای تحلیل جایگاه بحران اسلامی یک چارچوب جامع‌تر و چندبعدی ارائه دهد. باوجوداین، بر بحران روحیه، بحران هویت و فرهنگ و بحران مشروعیت - فرسایش اساس روحیه اقتدار و عدم کاربرد مسائل و امور مربوطه به آن - سوء مدیریت نخبگان، ضعف نظامی و تضاد طبقاتی تأکید گذاشته‌شده است. امتیاز این روش مفهومی این است: نظریه‌های غربی بحران را با مآل‌اندیشی اسلام‌گرایان از محیط بحران خود درهم می‌آمیزد. (همان، ۲۹)

یکی از انتقاداتی دیگر که به دکمچیان وارد است درباره سیر تحول بنیادگرایی اسلامی است و اینکه وی این بحث را به گذشته و به هزار سال قبل برده است که خصوصیت دوری بودن نظریه وی، باعث گم‌شدن در زمان و تاریخ گردیده است. بر اساس واکنش مسلمانان در مقابل افکار مخالف بحث کرده است که مسلمانان زمانی که در انحطاط قرار می‌گیرند مانند دویست سال گذشته واکنش‌هایی را از خود نشان می‌دهند که پیدایش این جنبش‌ها درواقع واکنش به انحطاط

و مواجهه با فرهنگ غربی است که در جهان اسلام به وجود آمده است. عدم اشاره به نقش امامان شیعه در روند جریانات تاریخی یکی از کاستی‌های دیدگاه دکمجیان است. بدون تردید ائمه شیعه (ع) تأثیری بی‌بدیل در روند حکومت تاریخی شیعیان به‌طور اخص و مسلمانان و جهان متأثر از اسلام داشته‌اند. لذا اگر کسی (با هر گرایش و مذهب) در پی تدوین تاریخ تحولات اسلامی باشد و از این مهم غفلت نماید، پژوهش او محدود و ناقص خواهد بود و متأسفانه کتاب حاضر از این حیث، ضعف‌های عمده‌ای دارد. به‌عنوان نمونه در بخش جنبش‌های اسلام‌گرا که نویسنده درصدد معرفی مهم‌ترین جنبش‌های تأثیرگذار اجتماعی و فرهنگی در تاریخ اسلام است مهم‌ترین پایه‌گذاران جنبش‌های فرهنگی را ابوحنیفه، مالک، علامه حلی و... می‌داند اما متأسفانه هیچ اشاره‌ای به قیام خونین امام حسین (ع) و حادثه تاریخ‌ساز عاشورا که در فروپاشی حکومت بنی‌امیه تأثیر قطعی داشت نکرده است. وی در حالی از شاگردان بلا واسطه و باواسطه امام باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) نام‌برده که هیچ اشاره‌ای به نهضت فرهنگی برخاسته از حرکات خود این دو پیشوای بزرگوار ننموده است. یکی دیگر از مواردی که می‌توان آن را به‌عنوان اشتباه غیرقابل قبولی از سوی دکمجیان دانست دلیلی است که وی به نقل از شیعیان برای جانشینی حضرت علی (ع) بیان می‌دارد.

وی در صفحه ۴۰ کتاب در این زمینه می‌نویسد: «از آنجاکه علی (ع) پدر حسن (ع) و حسین (ع) نوه‌های پیامبر بود طرفداران او (شیعه)، بر حق جانشینی او بعد از پیامبر و قبل از سه خلیفه تأکید می‌ورزیدند». این اظهارنظر از کسی که تحقیقات وسیعی از اسلام داشته و به قول خود در یک جامعه اسلامی متولد و بزرگ‌شده است (مقدمه کتاب) بسیار تعجب‌برانگیز است. انتظار این بود که وی به‌عنوان فردی غیرمسلمان و غیر وابسته به اهل تسنن بابتی طرفی کامل و محققانه حقایق تاریخی را مورد قضاوت قرار دهد. مؤلف با اشاره‌ای کوتاه به تعیین جانشینی پیامبر توسط خود ایشان در غدیر خم که در قالب روایت‌های گوناگون از اهل سنت و شیعیان نقل شده است، می‌توانست بی‌طرفی علمی خود را اثبات نماید.

نتیجه

مقاله «چیستی و سیر تحول بنیادگرایی اسلامی از دیدگاه دکمجیان» که بر اساس کتاب «اسلام در انقلاب، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)» مورد مطالعه گرفته بود به این یافته‌ها در مورد چیستی و سیر تحول بنیادگرایی رسیده است که

بنیادگرایی اسلامی از نگاه دکمجیان با واژه‌های رنسانس اسلامی، بیداری اسلامی، تجدید حیات دینی، جنبش‌های اسلامی نزدیک و قرابت مفهومی دارد. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های نگاه دکمجیان با دیگر محققان در مورد بنیادگرایی خاصیت و ویژگی دوری بنیادگرایی اسلامی است. وی معتقد است که ویژگی برجسته جنبش‌های بنیادگرایی اسلامی، گرایش و خصوصیت دوری آن‌هاست. به اعتقاد وی دوره‌های پی‌درپی رکود و رستاخیز جنبش‌های اسلامی را دربرمی‌گیرند. تفاوت بارز دیگر نگاه دکمجیان با هم‌طرازانش در مورد تحلیل بنیادگرایی، رهیافت زمینه‌گرایی و نسبت به بنیادگرایی اسلامی است. وی در این زمینه نیز معتقد است که برای هرگونه بررسی جامع بنیادگرایی اسلامی معاصر، باید در مورد ریشه‌های روانی، معنوی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن و محیطی که بسترگاه عقاید و اعمال بنیادگرایانه است، تحقیق به عمل آورد. وی از محیط عربی-اسلامی با عنوان محیط بحران یاد می‌کند و معتقد است که جهان اسلام، بیش از دو قرن شاهد بحران اجتماعی - فرهنگی، اقتصادی و از همه مهم‌تر روحی بوده است و محیط در بحران است.

رهیافت و تحلیل دکمجیان به پدیده بنیادگرایی دارای مزیت و نقاط مثبت فراوان است. وی یکی از برجسته‌ترین نویسندگان و تحلیل‌گران پدیده بنیادگرایی به حساب می‌آید و طبق دیدگاه دکتر حمید احمدی مترجم کتاب، دکمجیان جامع‌ترین کتاب و دیدگاه را نسبت به پدیده بنیادگرایی دارد. با این وجود برخی کاستی‌ها به دیدگاه ایشان به چشم می‌خورد که به برخی اشاره می‌گردد. یکی از اشکالات و کاستی‌های دیگر دیدگاه دکمجیان در مورد بنیادگرایی، ارائه ندادن تعریف از بنیادگرایی و به کارگیری در معانی مختلف است. وی با عدم ارائه تعریف از بنیادگرایی دستش در شمول گروه‌ها در لیست بنیادگرایان و ارائه ویژگی و توصیف بازتر خواهد بود. از این‌روست که مطالب خویش را گزینشی انتخاب می‌کند و هیچ‌گونه معیار برای آن در نظر نمی‌گیرد. انتقاد دیگر که به دکمجیان وارد است این است که بحث را به گذشته و زمان بسیار طولانی یعنی به هزار سال قبل برده است که باعث گم‌شدن در زمان گردیده است. عدم اشاره به نقش امامان شیعه در روند جریان‌ات تاریخی از کاستی‌های دیگر دیدگاه دکمجیان بود.

منابع و مأخذ

۱. احمدوند، شجاع، رویکردی نظری به مفهوم بنیادگرایی، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۵.
۲. اسپوزیتو، جان ال؛ و جان ا. وال، جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دموکراسی)، ترجمه احمد شجاع وند، نشر نی، تهران، ۱۳۸۹.
۳. آقا بخشی، علی؛ فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴.
۴. آنتونی گیدنز، فراسوی چپ و راست، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۸۲.
۵. بابایی، حبیب‌الله، بنیادگرایی و کاربردهای شیطانی آن از منظر سید حسین نصر، نشریه معرفت شماره ۴ شماره پیاپی ۱۱۵، سال شانزدهم، تیر ۱۳۸۶.
۶. برگر، پیتر. ال، دورنمای جهانی موج نوین سکولار زدایی، ترجمه افشار امیری، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۰، ۱۳۸۰.
۷. بهروز لک، غلامرضا، جهانی‌شدن و اسلام سیاسی در ایران، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
۸. دکمجیان، هرایر، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۷.
۹. رهبر، عباسعلی، «هستی‌شناسی بنیادگرایی اسلامی در جهان عرب»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ش ۵۱، ۱۳۸۷.
۱۰. سیک، تیموتی، اسلام و دموکراسی دینی، سیاست و قدرت در خاورمیانه، ترجمه شعبان علی بهرام پور و حسن صموثی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
۱۱. طلوعی، محمود؛ فرهنگ جامع سیاسی، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۲.
۱۲. قرضاوی، یوسف، فقه سیاسی، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۱.
۱۳. مارتین لیپست، سیمور؛ دایرةالمعارف دموکراسی، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، تهران، کتابخانه‌ی تخصصی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.
۱۴. الموصلی، احمد، موسوعة الحركات الاسلاميه فی الوطن العربی و ایران و ترکیه، بیروت، ۲۰۰۴.
۱۵. مهدی بخشی، شیخ احمد، «جهاد؛ از ابن تیمیه تا بن‌لادن»، مجله راهبرد، شماره ۳۹، بهار ۱۳۸۵.

۱۶. هوشنگی، حسین و دیگران، بنیادگرایی و سلفیه؛ بازشناسی طیفی از جریان‌های دینی، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ۱۳۹۰.
۱۷. هی‌وود، اندرو، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.